

# گوشه‌هایی از تاریخ ترکمن‌ها

## از زبان دکتر خطیبی

در صحبت قبلی به مناسبات سیاسی ترکمن‌های ایران با بگلر بگی استرآباد اشارات کوتاهی داشتم. همانطور که متذکر شدم، ترکمن‌ها دولت مرکزی را به رسمیت نمی‌شناختند، یعنی کوچکترین مال‌ساییی به آن نمیداده و تحت همان روابط ایلی و نیمه ایلی و بعد تخت قاپویی زندگی میکردند. در مورد تحریکات و اقدامات بگلر بگی استرآباد برای مطیع کردن ترکمن‌ها باید بگویم که این امر گاهی بسیار شدید میشد و اختلاف بین فارسی‌ها و ترکمن‌ها به اوج خود میرسید. مثلاً وقتی که دولت مرکزی آتا خان را کشت، ترکمن‌ها قیام کردند و از آنجایی که نمیتوانستند به استرآباد حمله کنند، دهات‌های اطراف را مورد تهاجم قرار داده و ده هاشم آباد و چند ده دیگر را آتش زدند. البته در این بین بسیاری از مردم دهاتی ساده و همینطور ترکمن‌ها کشته شدند.

در جریان این کشت و کشتارهای محلی، ترکمن‌ها بیشتر به دهات‌های شمال استرآباد حمله میکردند و از حمله به دهات‌های مازکسلا و کردکوی خودداری می‌ورزیدند. من در آن موقع با چند تن از این ترکمن‌های مسلح صحبت کردم و از آنان پرسیدم که چرا شما به این دو دهات که مردم آنجا

پولدارترند حمله نمیکنید. آنها در جواب میگفتند که در این دو دهات باش آتار (پنج نیر) وجود دارد و ما نمیتوانیم آنجا حمله کنیم.

در رابطه با مناسبات ترکمن‌ها با حاکمیت ایران میخواستم به یک نکته مهم اشاره کنم و آنهم جریان مشروطیت و فرار محمد علی‌شاه و پناه آوردن آن به ترکمن‌هاست. در این باره در منابع موجود تنها بطور مختصر اشاره شده و جزئیات آن آورده نشده است. در منابع همانقدر آورده شده است که محمدعلی شاه در جریان مشروطیت به ترکمن‌ها پناه آورده و از آنان برای بازپس گیری تخت شاهنشاهی اش تقاضای کمک مینماید. این درخواست کمک از سوی رشیدالدوله، وزیر درباری محمدعلی شاه بنام شاه بای طرح می‌گردد. ترکمن‌های جافاربای و آتابای این تقاضای کمک را قبول کرده و از هر اوبه ای (روستائی) به رهبری رشیدالدوله سوارها جمع می‌شوند و در دو ستون یکی از راه شاهرود و سمنان و دامغان و دیگری از راه بندرگز و ساری و فیروزکوه بطرف تهران حرکت می‌کنند. این دو ستون در ۲ کیلومتری دهی بنام نصرت آباد

بهم رسیده و در آنجا به استراحت می‌پردازند تا فردا بسوی تهران حرکت کنند. در بین سوارکاران ترکمن اووه ز (عوف) غوجوق و چند نفر هم از امچلی وجود داشتند که من آنها را از نزدیکی می‌شناختم. طبق صحبت‌های آنان صبحگاهان ناگهان بختیارها ترکمن‌ها را غافلگیر کرده و بدانان هجوم می‌آورند. ترکمن‌ها که احساس کرده بودند غافلگیر شده‌اند به یک عقب نشینی تاکتیکی دست می‌زنند. رشیدالدوله سعی می‌کند که مانع عقب نشینی ترکمن‌ها گردد و آنان را به مقاومت فرا می‌خواند ولی تاثیری نداشت. قشون ۶۰۰۰ نفره بختیارها ترکمن‌ها را تعقیب مینمایند و قصد داشتند حتی تا اوبه‌های ترکمن‌ها پیوسته شروی نمایند. ترکمن‌ها در صدد مقاومت برمی‌آیند. تاج بردی خان پسر دولت بردی خان با ۳۰۰ تن از سواران ترکمن از راه جلین، قشون بختیارها را که اطراق کرده بودند از جلو مورد حمله قرار میدهند و عده ای دیگر از ترکمن‌ها هم با کشتی از راه دریا، به قشون بختیارها هجوم می‌آورند. بختیارها فکر می‌کردند که ترکمن‌ها را تار و مار کرده و شکست داده‌اند و از این رو مشغول



استراحت بودند و اصلا تصور نمی‌کردند که به آنها حمله ای شود. صدای تیراندازی از خشکی و دریا یک لحظه قطع نمی‌شد و جنگ شدت یافت. از قول ترکمن‌هایی که در این نبرد حضور داشتند، از قشون ۶۰۰۰ نفره بختیاریها تنها ۶-۳ نفر جان سالم بدر می‌برند و کلیه محمات و سلاح‌ها و اسبهای آنان از سوی ترکمن‌ها به غنیمت گرفته می‌شود.

در اینجا یک نکته را باید بگویم و آن اینکه در هنگام غافلگیری ترکمن‌ها از سوی بختیاریها، عده ای از ترکمن‌ها کشته شده و عده ای هم اسیر گردیده و به تهران برده شدند. من بعد‌ها از سرنوشت این اسرا مطلع شدم. بنا به گفته شیخ الاسلام محمادوست که در آن موقع سرپرست دانشجویان ترکمن در تهران بود، در جریان جنگ ترکمن‌ها و بختیاریها، عده ای از ترکمن‌های اسیر را که خیلی تشنگ و ورزیده بودند آوردند و آنان را در میدان توپخانه بدار کشیدند. در رابطه با امر کمک ترکمن‌ها به محمد علی شاه خیلی‌ها آن را یک حرکت ارتجاعی می‌دانند و ترکمن‌ها را مستعم به ضد مشروطه بودن می‌کنند. ولی واقعیت این است که پناه دادن ترکمن‌ها به محمد علی شاه نه از روی مخالفت با مشروطه و یا موافقت با حاکمیت شاهنشاهی ایران بوده است، بلکه این در فرهنگ ترکمن‌ها وجود دارد که اگر کسی به او پناه‌دهنده شود، او را پناه داده و به او کمک می‌کنند. در جریان مشروطیت ترکمن‌ها در مجموع در کنار ایستاده بودند و هیچ دخالتی در آن نمی‌کردند و در واقع

ترکمن‌ها اصلا مشروطیت را نمی‌دانستند و از جریان آن مطلع نبودند. در ترکمن صحرا اسم مشروطیت را شنیده بودند ولی آن را امری مربوط به خود نمی‌دانستند. البته من دو نفر ترکمن بنام‌های عبدالله میلیس و رجب آخوند را می‌شناسم که طرفدار مشروطیت بودند ولی هیچکس تحت تاثیر آنان برای کمک به مشروطه خواهان به تهران نرفته بود. تنها از امچلی رجب دالی نامی به تهران رفته بود و پس از شکست جریان مشروطه برگشته بود. پس همانطور که توضیح دادم، کمک ترکمن‌ها به محمد علی شاه به هیچ وجه رابطه ای با تاپید و یا مخالفت با مشروطه نداشته است. از این رو اگر در بررسی این امر ترکمن‌ها را مرجع و یا شاه پرست بخوایم معرفی کنیم، دچار خطا و انحراف خواهیم شد.

وقتی رضاشاه به حکومت می‌رسد جریان تقسیم فتوالتی در ایران صورت می‌گیرد. در اهواز عرب‌ها سر و کله شان پیدا می‌شود که از سرنوشت آنان شما از طریق منابع تاریخی آگاه هستید. بعد قشقائیا که خود مختاری کامل داشتند و رضاشاه به آنان قشون کشیده و با کشتن چهار تن از خان‌های سرشناس آنان یعنی ناصرخان، خسروخان، ملک منظور خان و (نام چهارمی یادم نیست)، قشقائیا را تسلیم می‌کند. همینطور در خراسان محمدتقی خان برعلیه رضاشاه قدا علم می‌کند ولی همانطور که می‌دانید او بالاخره شکست می‌خورد دستگیر و اعدام می‌شود. بعد لرها جنگ و گریز را با حکومت رضاشاه ادامه می‌دهند و حتی سرلشکر طهماسبی را هم کشته بودند و

رضاشاه نتوانسته بود کاملا بر آنان مسلط شود. در این شرایط متمرکز کردن حاکمیت رضاشاه بود که فرماندار استرآباد بنام یاور احمدخان حکیمی اهل آذربایجان، ۹ تن از بزرگان طوایف جافاربای را به سرکردگی آناخان و همینطور آتابای‌ها را البته بطور جداگانه به استرآباد دعوت می‌کند.

آنان هم رفعایشان را با فرماندار استرآباد زده و بر می‌گردند. این یاور احمدخان حکیمی پس از صحبت با بزرگان این دو طایفه، عده ای سرباز را مامور می‌کند که سرراه آنان کمین کرده و آنها را به قتل برسانند. بدین ترتیب عده ای از سربازان به دستور فرماندار استرآباد در سمت غربی دروازه استرآباد و در ۲ کیلومتری از آن در میان درختان و علف‌زارها به کمین می‌نشینند. همینکه گروه سواران ۹ نفره ترکمن‌های جافا ربای به سرکردگی آناخان که در ضمن کریم بردی کمش دغه ای از طایفه توماچ نیز در میان آنان بود، از راه می‌رسند، مورد هجوم سربازان قرار گرفته و همگی کشته می‌شوند. در این میان کریم بردی کمش دغه ای خود را به مردن می‌زند، یعنی تیری خورده ولی نمرده بود. وقتی که هوا تاریک می‌شود وی از جای برخاسته و به اوبه نفس سردار آمده و جریان را خبر می‌دهد. قابل ذکر است که بزرگان طایفه آتابای که از ضلع شرقی دروازه استرآباد بیرون آمده بودند مورد حمله قرار نگرفته بودند.

بدین ترتیب شایعه کشته شدن تنگی چند از بزرگان طایفه

جافاربای به سرعت در تمام ترکمن صحرا می پیچد. شب هنگام تمام طوایف جافاربای و آتابای در اوبه نفس سردار دورهم جمع شده و بحث و مشورت پرداخته و علیه فرماندار استرآباد اعلان جنگ میدهند. فردای آن روز جسد ترکمن های بقتل رسیده را در یک گاری گذارده و بدست ملاحسین

نیازی از طایفه آرساری و اهل خواجه نفس در گرگان می سپارند که تحویل ترکمنها بدهند. وی جسدها را به اوبه نفس سردار می آورد. ترکمنها با دیدن اجساد خشمگین و عصبانی می شوند و قصد کشتن ملاحسین نیازی را داشتند که بزرگان و سردارهای ترکمن در آنجا وساطت

کرده و بندگان حالی میکنند که او در این بین گناهی نداشته و باز خوبست که وی اجساد را با خود آورده است.

ترکمنها در نتیجه عملکردهای فرماندار استرآباد و سیاست های سرکوبگرانه رضا شاه در دیگر نقاط متوجه شده بودند که رضا شاه بمر حال ترکمنها را هم آرام نکذارده و روزی به آنها قشون خواهد کشید. از این رو اوضاع را خطرناک تشخیص داده و به فکر اقدام جدی تری در قبال حاکمیت رضا شاه می افتند.

بدین ترتیب بود که در یکی از روزها حدود ۷۰-۸۰ سوار ترکمن ناکمان و در عین حال که به بالا تیـــــراندازی می کردند، وارد روستای امچلی شدند. ما بچه ها ترسیدیم و فرار کردیم و فکر کردیم که بما حمله شده است و لسی پدرانمان گفتند نترسید چیزی نیست، آنها مسلمانان ما از طایفه آتابای هستند. طوایف مختلف ترکمن که سالیان سال با هم در اختلاف و جنگ و جدال بســـــ

تاریخ ترکمنها برای مبارزه مشترک علیه حاکمیت رضا شاه متحد گردیده و بر دشمنی دیرینه خود برای همیشه پایان می

دادند.

در روز موعود تمام بزرگان طوایف ترکمن و از تمام اوبه ها (کمش دغه، خواجه نفس، امچلی

و ... ) در اوبه امچلی گردآمده و جلسه ریش سفیدان را تشکیل دادند. این جلسه در طرف مشرق رودگرگان در زیر درخت توتی که متعلق به دیوان نپق بود تشکیل گردید. ما با چند تن از بچه های همن سال در بالای درخت نشسته و شاهد این جلسه بودیم. حالا ما می فهمیدیم و بزرگتر بودیم و از تماشا کردن جلسه خوشمان آمده بود. می خواستیم

بدانسیم که اینها چه میگویند و چه میخواهند بکنند. آنها دایره وار جای داشتند، یکی پیشنهادی را طرح مینمود و از همه پرسیده می شد که آیا راضی هستید و همگی متحداً جواب می دادند که آری. کسی را هم انتخاب کرده بودند که جمع بندی کننده و رای گیرنده باشد. در ارائه نظرات سعی می شد که هر کس آزادانه جواب دهد و پیرامون پیشنهادات رضایت همگی جلب شده و کسی از آن میان ناراضی نباشد. بالاخره تصمیم گرفتند که متحداً و برای همیشه که شده بر علیه حاکمیت رضا شاه اعلان جنگ بدهند. آنان در ضمن استقلال و خودمختاری کامل خود را نیز اعلام نمودند. در آخر جلسه به اعلام خود مختاری کامل ترکمن ها، عثمان آخوند را به عنوان شاه خود برگزیدند.

ادامه دارد